لوح مبارک استنطاق

حضرت بهاءالله

اصلی فارسی



### من آثار حضرت بهاءالله - مائده آسمانی، جلد 4

## باب اول - لوح مبارک استنطاق

قوله تبارک و تعالی :
بسم ربنا الامنع الاقدس الاعز الابهی
سبحانک یا من بک حقق الذات فی الذات و تردی کینونة القدم برداء الاسماء و الصفات من اسمک الظاهر ظهرت الظهورات من اول الذی لا اول له و باسمک الباطن استبطنت البطونات فی غیب الغیب بحیث ما ظهر من قدم القدم و لن یظهر الی آخر الذی لا آخر له بطلوع شمس جمالک الابهی طلع نیر العلاء من افق البداء مبشرا لمن فی لاهوت العماء و ملأ البقاء و اهل عوالم الذی لا یذکر بقلم الانشاء و لا يدرکها حقایق اولی النهی ثم من فی ناسوت الادنی بان هذا الجمال الابهی و الطلعة الاسنی قد ظهر بما هو مقدس من ذکری و اشارتی و عرفانی و دلالتی و تقدیسی و تسبیحی و تنزیهی و تمجیدی و توحیدی و تفریدی ایاه و ما هو فی جوهر جوهری و ساذج ساذجی لدی ذکره و بهائه اذا یا من خلقتم فی البیان بآیاتی لعرفانه لا تحتجبوا عن الذی کان البیان کله کحلقة خاتم فی اصبع ارادته و ورقة لرضوان امره فسبحانک یا من لن یقدر ان یشیر بذکرک ذکر الاعظم و لن یقدر ان یجری علی ثنائک قلم القدم فکیف یقدر و یستطیع ان یجترح بذکرک هذا الفانی الذی یکون احقر الخدام لدی باب فضلک الذی فتح علی الامم الا برشح من ابحر جودک الذی تموج علی کل الموجودات و طفح من طمطام عنایتک التی تلجلجت علی من فی ملکوت الاولیات و الاخریات حیث فتحت السن کل الاشیاء بابدع الاذکار بثناء نفسک المختار و ارتفع النداء من قلب صخرة الصماء فی قعر البحار و ما فی علی الاطواد بانک انت الله رب ما یری و ما لا یری اذا یا الهی اسئلک بهذه العنایة التی احاطت کل الاشیاء و هذه الرحمة التی سبقت من فی الانشاء بان ترسل حینئذ علی هذا الفانی نسمة من نسمات جود وهابیتک و نفحة من نفحات بدعک التی بها اهتزت عظام الرمیمة و قامت اجساد المیتة بانک انت الباقی الدائم القدیم لاقوم بها علی ثناء احبتک و اذکر الذین جعلتهم انوار الهدایة بین خلقک و مشاعل التوحید بین عبادک و بریتک و انطق بما تؤیدنی و تلهمنی من عندک لانی لا اعلم شیئا و انک انت العلیم الخبیر و انت تعلم یا الهی ان حبی ایاهم و ذکری لدیهم یکون خالصا لوجهک و مطهرا عن مشاهدة غیرک انی احب یا الهی انهم یطلعون بمواقع الامور فی ایامک حق الاطلاع و یعرفون ما هو المستور عنهم حق العرفان لیبقی بذلک کینوناتهم و حقایقهم و ارواحهم و امثالهم فی کل عالم من عوالمک عارفا بحقک و مطلعا بما ظهر من عندک و ما اردت لهم فی سرادق عنایتک و فضلک لانهم یا الهی لو یطلعون بکل الامور و یحتجبون عن شیء احتجبوا بقدر ذلک عن منظرک الاکبر و ما توجهوا الیک بتمام البصر و هذا لم یکن الا بتقدیسه عن کل ما خلقت و تخلق و ظهرت او تظهر حیث نطق بذلک لسانک الحق المبین لو یکون البصر علی کبد السموات و الارض و یتوجه بطرف طرفه اقل مما تحصی الی جهة اخری لن یقدران ینظر الی هذا المنظر الاعلی علی ما ینبغی له من حق النظر تعالی تعالی امرک یا الهی و تباها تباها ظهورک یا محبوبی قد صعب علی هذا العبد فوق کل صعوبة بان یحتجب احد فی مثل تلک الایام التی ما رأت عیون الابداع شبهها و لا ابصر من فی الاختراع مثلها حیث ظهرت فیها بصرف جمالک و کافور طلعتک و ساذج محبوبیتک و احاطت السموات و الارض ظهورات عنایتک و بروزات الطافک بحیث طلع کل امر مکنون و کنز مخزون و رمز مصون و اشرقت شمس المعانی عن افق سماء التبیان و تجلت بظهورات اسمائک الحسنی و صفاتک العلیا علی من فی الامکان و الاکوان و الذین یریدون ان یدخلوا هذا البساط الممتنع المنیع و هذا المقر المتعالی الرفیع ینبغی لهم ان تکون قلوبهم مقدسة عن ذکر اشارات القبل و کلمات التی اسسوها اولوالجهل الذین اشتهرت انفسهم بالعلم و الفضل لک الحمد یا الهی بما جعلت للواردین فی هذا البساط الارفع الاعلی مقاما لا تناله طیور افئدة اهل البقاء و لا حقایق من فی الانشاء کما نطق به مظهر وحیک و مطلع الهامک و نقطة مشیتک نطفة سنة ذلک الظهور تکون اقوی عن کل البیان و کذلک نزل فی قیوم الکتب و الواح اخری فی ذکر هذا المقام الاعلی علی شأن تتحیر منه عقول اولی الالباب فما اعلی علو هذا الخلق الذی خلقتهم من ساذج امرک و انشأتهم من جوهر فطرتک اذا یا الهی کیف یلیق ان یکون هذا الخلق البدیع و هذا الصنع الارفع الرفیع انی اکون متحیرا یا الهی من وقر بعض الآذان و غطاء الابصار و غشاوة بعض القلوب بحیث من ندائک اهتزت الاعراش و انفطرت السموات و خرقت حجبات اللانهایات و اندکت جبال حقایق الممکنات بتجلی من اشراقات انوار وجهک مع کل ذلک ما انتسبه بعض عبادک و بریتک مع انک تنادی فی کل الاحیان باعلی النداء فوق رؤوسهم و بکل الانوار تکون قائما تلقاء عیونهم قد اخرجت لهم من جیب الارادة ید المشیة و تقول بسلطان القوة و العظمة فها هذه ید اقتداری التی بسطتها علی لاهوت عظمتی و جبروت قدرتی و ملکوت سلطنتی و ممالک قدمی و اقالیم امری و اطویت کلها و ما قدرت باحاطة علمی فیها فی یدی و انها بیضاء من انوار وجهی و شعاع من ضیاء طلعتی و متلألئا من انوار جبینی قد اعطی بفضلی و کرمی لمن یدخل فی ملکوتی و جبروتی و هم یذکرون عند تموجات ابحر النور روات اولی الظلمة و الغرور فیا الهی قد خجل کل الوجود من اذکارهم و هم لا یخجلون و یستحیی کل الممکنات من اقوالهم و هم لا يستحیون هل الذی انتبه من ندائک و قام بروح امرک و حی من نفس رحمانیتک و شرب عن کأس عنایتک یجری لسانه بذکر الموهومات التی کانت فی السن الغافلین من بریتک و الجاهلین من خلقک لا و جمالک المختار الا الذی جعلت له السمع آیة العذاب من عندک و البصر حفرة السقر فی وجهه بامرک فیا الهی قد اجترحت بتلک الاذکار بین یدی سلطان عظمتک و لکن انک تعلم بان النار تلتهب من شعراتی بما اسمع اقوال الذین ما اطلعوا باسرار امرک و خفیات ما فی علمک و ترکوا مقامات العالیة و اقتنعوا بمراتب الدانیة کانهم نسوا ما نزل من جبروت امرک قلت و قولک الحق یا ابن المنظر الاعلی قدرت لک من شجر الابهی فواکه الاصفی کیف اعرضت عنها و رضیت بالذی هو ادنی فارجع الی ما هو خیر لک فی الافق الاعلی و اری بعض منهم یا الهی احتجبوا بقول من الکتاب بعد الذی انه نزل بالتصریح من غیر التلویح بان کل البیان لا يعادل بکلمة من عنده کل ما ذکر من الحجة و البرهان ثم الدلیل و الایات و البینات و العلامات لم یکن الا لهذا الظهور الاعظم الاعظم بحیث ما ذکرت فیه کلمة و ما وجد فیه شیء و ما نطق بحرف الا و یکون آیة لامرک و برهانا لسلطنتک کما تکلم به لسان المشیة من عندک کل ما خلق و یخلق یکون آیة له خلق بقوله من عنده لیکون حجته لنفسه یوم ظهوره بل جعل یا الهی کل البیان معلقا باذنک و قبولک قال و قوله الحق فو عزتک لو تغفلن البیان و من فیه لا ينقص عن ملکک من شیء و ان لا تقبلن البیان و من فیه لا يزید فی ملکک من شیء بل ان تقبل ذلک تدخل تلک الافئدة المتیمة فی ظل ظلال محبتک و ان ترده یفنی کانه لم یکن له ذکر من قبل اذا اسئلک یا مالک الوجود و ملیک الغیب و الشهود بان تؤید الکل علی التوجه الی افق فضلک و افضالک مقدسا من اشارات القبل و البعد و تعرفهم ما نزلته فی کتابک لتمسکوا بجوهر ما فیه لان هذا مقصودک فیما نزل بالحق و محبوبک فیما انزلته فی کتبک و الواحک انک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزیز الحکیم ای اله ابدی تو شاهد و گواهی که این عبد در جمیع احیان و اوان جز طالب رضای تو نبوده و انشاء الله بعنایت تو نخواهد بود همیشه اوقات چشم این عبد بمنظر اکبر بوده و قلب بمصدر امر متوجه و آنچه دیده و عارف بآن شده خالصا لوجهک خدمت دوستان تو معروض داشته که شاید نفوس قابله از کوثر حیوان که در ایام ظهور از اصبع فضل و احسان جاری شده بیاشامند و بمطلع امر و مشرق وحی توجه نمایند و چندی بود که این عبد صمت را بر نطق اختیار نموده تا آنکه در این ایام مشاهده شد که غبره تیره ظلمانیه از شطر نفوس غافله در حرکت آمده و بیم آن رفت که بعضی از ابصار ضعیفه را تیره نماید لذا این عبد متوکلا علیک و منقطعا عما سواک بر خود لازم شمرده که بعضی از امور واقعه را خدمت احبای تو که بر بساط استقامت آرمیده‌اند و از رحیق عنایت نوشیده‌اند معروض دارد که شاید ضعفا را از ظلمت هواهای نفسانیه و شبهات انفس شیطانیه حفظ فرماید قسم بعظمت تو ای پروردگار که در این وقت جمیع اعضاء مرتعش و ارکان متزلزل این عبد کجا قابل آنست که کلماتش مقبول آید و یا بیانش مذکور شود نیست بحت چگونه علم هستی بر افرازد و عدم صرف کجا تلقاء ظهور قدم اظهار وجود نماید که عرض همین مطالب اظهار وجود است و آن از اعظم خطیئات محسوب و لکن چون لاجل تقرب عباد به شاطی قرب و لقا و اقبال نفوس بقبله من فی الارض و السماء عرض میشود لذا از بحر غفران طلب عفو مینمایم مع آنکه این عبد بیقین میداند که تو لم یزل از اذکار و عرفان و اقبال ناس غنی بوده و هستی لا ينفعک اقبالهم و لا يضرک اعراضهم هیچ وصفی بساحت اقدست نرسد و هیچ ذکری ببساط احدیتت در نیاید بلکه ذکر احدیت در ساحت اقدست ذنب صرف است و غفلت محض چه شرافت او بنسبتها الیک بوده و لا بنسبتک الیها لو تطردها باسرها من یقدر ان یمنعک فیذلک و لو ترفعها کما رفعتها من یقدر ان یعترض علی فعلک انک انت المحمود فی کل ما اردت و ترید و فی کل ما قلت و تقول و فی کل ما اظهرت و تظهر فو عزتک یا الهی لا احب ان اختار لنفسی الا ما اخترته لی و لا ارید ان اتکلم الا بما امرتنی به یکون طرف کینونتی ناظرا الی افق اوامرک و مشرق احکامک لو تطوی بساط الاذکار المنبسطة المنتشرة فی الارض لاقول انت الحاکم فی امرک و لو تأمرنی بما ینکره من فی الملک لاقول انت المطاع فی حکمک اسئلک اللهم بان تجعلنی من الذین لم یتکلموا الا باذنک و لم یتحرکوا الا بارادتک انک انت المقتدر المتعالی المهیمن القیوم عرض میشود حین ورود جمال قدم در سجن عکا چندی امر بسیار شدید بود و تفصیل آن در همان ایام خدمت بعضی از دوستان عرض شد تکرار آن لازم نیست جمیع در کمال عسر ومشقت بودند تا آنکه یومی از ایام لوحی از مصدر امر نازل و این عبد تلقاء وجه تحریر مینمود آیه از سماء مشیت نازل و این سجن را بسجن اعظم موسوم فرمودند این عبد گمان نمود که نظر باین شداید وارده است که باین اسم موسوم شده تا آنکه یومی از ایام آیاتی نازل مضمون آن اینست که میفرمایند تفکر نمائید بچه سبب این سجن را باعظم نامیدیم این بیان که از مطلع وحی رحمن ظاهر شد این عبد خود را بسیار مضطرب و متزلزل مشاهده نمود و لکن متوکلا علی الله ساکن بودم و بهیچوجه بر سؤال جسارت ننمودم تا آنکه روزی ذکر محبت و اقبال یکی از اهل این مدینه تلقاء عرش عرض شد لوحی مخصوص او از سماء احدیت نازل در آن لوح مفصلا امورات حادثه این ارض را ذکر فرمودند و آن لوح حال موجود است بعد از تنزیل آن لوح این عبد دانست که سبب اعظمیت این سجن بلایای کلیه است که بر جمال احدیه وارد میشود تا آنکه یومی از ایام یکی از همراهان با بعضی از اصحاب بنزاع و جدال برخاست مع آنکه خود او خاطی و ظالم بود عریضه بساحت اقدس معروض داشت و در آن عریضه اظهار مظلومیت خود نمود

در جواب او لوحی بلسان پارسی از سحاب حزن سبحانی نازل و صورت آن اینست :
هو الله
عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جایز نه اگر خطوه از این سبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شداید خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده‌اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی از اعلی مقاصد عز مقصود نازل و بکلماتی ناطق است بفهمید که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلی الاعلی لفدیتم انفسکم حبا لله مالک الاسماء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبل ها بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگر چه بظاهر سهل و آسانست ولکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت بسلطنت و اقتدار مشهود و لکن در معنی محنت و اضطرار لا يحصی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبت‌آمیز و شفقت‌انگیز بود تلویحا و تصریحا فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی بادعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب همسفر و همسیر گشتیم قدریکه بادیه پیمودیم نار حب مخمود و جمال شوق محجوب تا آنکه از این مقام تجاوز نمودیم حسنات را سیئات مشاهده نمودیم و سیئات را عین حسنات شمردیم تا آنکه وارد جزیره خضراء شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودی امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سایر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی بحب و گاهی بغفلت ایام و لیالی بسر میبردیم و سلسبیل بیان در کل احیان از کوثر فم رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجه بحق کاستیم و باین احوال غیر مرضیه و شئونات غیر لایقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاطفت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیر که اگر احاطه علمیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردیه مقبول شویم و بالاخره حق را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالمن و الأذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجددا کل را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبه نگشتیم که علت منع چیست و سبب چه مرة اخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه‌ها پیمودیم تا آنکه وارد بارض اخری شدیم و با دوست در یک محل آرمیدیم و سرا بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال محبوب را در محلی حبس نموده‌ایم و در کل حین از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوه بر او دریغ نمیداریم چه که محبوس و مسجون و فریدش یافته‌ایم غفلت بمقامی رسیده محلی را که جمیع اهل ملأ اعلی باو ناظرند و از او مستمد در آن محل مبارک جهرة باقبح کلمات ناطقیم و باضل اعمال و اخسر آن عامل فتبا لنا ما اثرت فینا کلمات الله و مع ذلک متنبه نشدیم و اقلا اگر وفا ننمودیم جفا ننمائیم نه شبی بذکری ذاکر و نه بتوجهی مشغول حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطریق انه عشق جاریة و اتاها لیلة فصعد الجدار اذا سمع احدا یقرء هذه الآیة الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و اثر فی قلبه فقال بلی یا ربی آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و اقام فیه ثلثین سنة الی صعد روحه الی افق الاعلی عجب است که کلمة الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک آن از حضیض امکان بافق رحمن راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعا متوالیا نغمات نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و اینقدر تأثیر ننموده که اقلا بقبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم حکایت که باینمقام رسید فلک بیان بر جودی لسان منصعق و مدهوش و قلم از بنان منقطع و بیهوش لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا نسئل الله بان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفق علی معرفة نفسه سبحانه نوفق علی معرفة انفسنا الغافلة و یکشف عن وجوهنا حجبات المانعة لنراه مشرقا عن افق الفضل و العنایة و ننقطع عمن فی الامکان و الاکوان و نتوجه الیه بکلنا انه هو ربنا الرحمن و نسئله بان یوفقنا علی التوبة و الانابة فی کل صباح و مساء و یحفظ مشرق اشراق انوار وجهه عن رماح احبائه لانه ما اراد معینا سواه و انه مبدئه و مثواه و یقول لا اله الا الله” انتهی

اگر چه بعموم نازل شده و لکن فرمودند مخصوص است بنفوس معرضه که حال در ظاهر ادعای حب مینمایند و بعدا ما فی سرهم ظاهر خواهد شد و از برای عده از احبا قرائت شد و از خود او مستور بود جمیع ناس دانسته و میدانند که بعضی از مدعیان محبت رحمانیه در عراق و مدن اخری باعمال ناشایسته مشغول بودند و لکن رحمت رحمانیه مانع از خرق حجاب و کشف اعمال بود چنانچه آن نفس ظالم در ایام توقف عراق سرا بشرب خمر و بعضی از اعمال دیگر مشغول بوده در اواخر ایام عراق گاهی از سر بجهر تجاوز مینمود و معذلک طائفین حول ستر مینمودند مع آنکه متصلا از مطلع آیات الهیه کلمات نصحیه نازل بود چنانچه در اکثری از الواح منزله مذکور است و اعمال و افعال بعضی از اهل بیان در اول امر بر احدی پوشیده نبوده و نیست و لکن همچه میدانستند که این امور مقبول است و از جانب حق تعالی شأنه ماذونند مع آنکه بساط اوامر حق مقدس از اعمال ردیه غیر مرضیه بوده و ساحت اقدسش منزه از شئونات مکرهه نالایقه و نفسه الحق که در سنین توقف عراق و ایام هجرت لیلا و نهارا از سماء اراده آیات واضحه صریحه در نهی عباد از غیر ما حکم به الله نازل و باطراف ارسال میشد تا آنکه الحمد لله بعضی از عباد بما اراده الله عارف شدند و عامل گشتند و نفحه تقدیس و تنزیه امریه الهیه ما بین بریه مرور نمود نظر بعدم اطلاع ناس از اوامر الهیه تفضلا لهم از لسان احدیه این کلمه استماع شد عفا الله عما سلف نسئل الله ان یوفقهم علی التقدیس و التنزیه و العمل بما امروا به من لدن علیم خبیر باری نفس ظالم و رضا قلی لا زال سرا باعمال شنیعه مشغول بودند و این عبد بکرات هر دو را نصیحت مینمود چه در عراق و چه در ارض سر و چه در سجن اعظم که شاید متنبه شوند و از خواب غفلت منتبه گردند ابدا تأثیری ننمود ما تأثرت فیهما کلمات النصحیة و بیانات الشافیة المعلنة تا آنکه رضا قلی با بعضی از نصاری جهرة بشرب و اعمال شنیعه مشغول گشت لذا اطرده الله بسلطانه و با خبیثین هم یعنی سید محمد و آقا جان متصل شد چندی از میان گذشت یومی عریضه بساحت اقدس فرستاد مشعر بتوبه از خطیئات ما قبل و همچنین چند یوم بعد عریضه اخری و لکن چون بکرات توبه نموده و نقض عهد و میثاق الله از او ظاهر لذا عرایض مقبول نیفتاد و بعضی اعمال از او ظاهر که شبه و مثل نداشته و سبب تضییع امر الله بین عباد گشته این عبد فانی دوست نداشته که ذکر نماید شاید که ملائکه ناشرات اعمال آن خبیث مردود را در ارض انتشار دهند الا لعنة الله علی القوم الظالمین و در اتصال آن خبیث و خبیثین اشتعلت نار الفتنة و البغضاء علی شأن لا يحصیه القلم و البیان ولکن الرحمن اخمدها و اطفاءها انه لهو المقتدر القدیر هر ذی بصر از طرد جمال قدم آن نفوس را عرف قمیص تقدیس و تنزیه استنشاق مینماید چه که اعمال رضا قلی و آقا جان خبیث و ذنبه نزد کل واضح و مشهود است نسئل الله بان یفتح عیون الناس و یعرفهم من اعماله و احکامه جل و عز ما تدل علی تقدیس ذاته و تنزیه نفسه و ساذج امره اگر چه اکثری از ناس نائمند و لکن بعضی از انفس زکیه و ابصر حدیده بعنایت رحمانیه موجود انهم یمیزون الحق عن الباطل و یعرفون من عرف کل امر ما تطمئن به قلوبهم و نفوسهم الا انهم عباد مکرمون باری امر بمقامی رسید که جمال قدم در بیت عاکف و امر بسد باب از کل فرمودند و بهیچوجه ملاقات از برای احدی ممکن نه و بر حسب ظاهر آنچه از مفتریات مشرکین و حیل مبغضین استماع میشد ابدا از مطلع اوامر الهیه امری ظاهر نه تا آنکه یومی از ایام در شهر رجب او شعبان مکتوبی از جناب آقا سید ١١ قبل اکبر ابن اخ جناب آقایی اسم الله م علیه من کل بهاء ابهاه لدی العرش حاضر بعد از عرض ما فی المکتوب لدی الوجه جواب لوح امنع اقدس الذی جعله الله رحمة للمخلصین و نقمة للمشرکین از مطلع بیان رحمن نازل بعد از تنزیل آن لوح مبارک افق این ارض تغییر نموده و بحمرة تمام ظاهر و در هر یوم در ازدیاد بود تا آنکه یومی از ایام آیات عنایت از مطلع رحمت نازل بعد از استماع آن این عبد مطمئن شد که الحمد لله غضب الهی مخصوص نفوس خبیثه بوده بعضی از آیات آن لوح مبارک در شوق و اشتیاق عشاق بوده و بعضی در قهر و اقتهار اهل نفاق و صورت آن لوح مبارک این است قوله جل کبریائه :
“ ان یا اسمی مهدی قد حضر لدی الوجه ما انشأه ابن اخیک فی ثناء مولاه و عرفنا منه الشوق و الاشتیاق و نزلنا له ما یحدث به الشعف و الاحتراق فی حب الله مالک یوم التلاق طوبی لمن یقرء و یتفکر فیما نزل من لدی الله المقتدر القدیر بسم الله الاقدم الاعظم قد احترق المخلصون من نار الفراق” الی آخره انتهی

این عبد تا آن یوم از لسان عظمت آیات قهریه باین شأن استماع ننموده لذا بسیار متفکر که چه واقع خواهد شد و چه امری از مطلع غیب ظاهر شود باری در هر یوم فساد و اعراض اشقیا در تزاید بوده تا آنکه رضا قلی یک بسته کبیر سواد نوشتجات که نزدش بود بعضی فقرات آنرا بفقرات کفر آمیز مخلوط نموده و بدست اکثری از اهل این بلد داده و چنان مذکور نمود که من از حضرات بودم و حال تائب شدم و مسلم گشتم او و آقا جان و سید محمد هر سه نزد ناس اظهار ندامت نموده و خود را از اهل اسلام قلم دادند و بقسمی این بلد منقلب شد که اکثر ناس جهرة بشتم و بغضا قیام نمودند و سید محمد خبیث چون مشاهده نمود که جمال قدم در بیت ساکن و باب بر حسب ظاهر مسدود و حضرت غصن اعظم هم از ما بین اصحاب خارج فرصت غنیمت شمرده با بعضی از اصحاب بنای مراوده و دوستی گذاشتند و این عباد ساکن و صابر ابدا در این امور امری از مصدر امر صادر نه متوکلا علی الله در محل نشسته تاپ چه ظاهر شود و از سرادق غیب بعرصه ظهور چه جلوه نماید تا آنکه در یوم اثنین ثانی عشر شهر ذی القعده ساعت یازده از روز غوغا بر خاست مشاهده شد که پاشای بلد با جمیع عسکریه مع اسیاف مسلوله بیت را احاطه نمودند و همچنین کل اصحاب را اخذ نمودند و این عبد بتحریر آیات منزله مشغول بود و بقسمی مدینه در حرکت و اضطراب مشاهده شد که فوق آن ممکن نه بغتة کل اهل بلد مع عساکر و ضباط بهیجان آمده و بقسمی نعره و ضوضا مرتفع که قلم از ذکر آن عاجز است در آن اثناء تلقاء وجه حاضر فرمودند لا تلتفت الی ضوضائهم بعد لسان مبارک بآیات ناطق و این عبد بتحریر آن مشغول که غصن اعظم بین یدی حاضر و معروض داشتند که بباب حکومت خواسته اند جمال قدم مع غصن اعظم تشریف بردند غصن اکبر و آقائی آقا میرزا محمد قلی و این عبد خواستیم همراه برویم منع فرمودند بعد از ساعتی آمدند غصن اکبر و این عبد را هم بردند بعد از ورود سرایه اهل حکومت مذکور نمودند که هفت نفر از اعجام رفته اند آقا جان و سید محمد و رضا قلی را کشته اند لله در من قال فی فتیة من جنود القهر ما ترکت للرعد کراتهم صوتا و لا صیتا قوم اذا قوبلوا کانوا ملائکة حسنا و ان قوتلوا کانوا عفاریتا و جمیع ناس مضطرب و خائف مشاهده شدند و بشأنی آثار قهر احاطه نمود که اکثری از اهل بلد و اهل حکومت در آن لیل از اکل و نوم ممنوع ماندند عجب در آنست مع آنکه جمال قدم در اشهر معدودات مع غصنین اعظمین سد باب نموده ابدا با احدی از خارج و داخل معاشرت نمیفرمودند و خود سید محمد باطراف نوشته که جمیع اصحاب اعراض نمودند معذلک بعد از وقوع این امر خبیثه کاذبه علیها لعنة الله و لعنة اولیائه در مجلس حکومت رفته و ذکر نموده که جمال قدم امر فرموده اند که این نفوس را بقتل رسانیدند مع آنکه و الله المهیمن القیوم که ابدا بر حسب ظاهر از مقر امر صادر نشد و لا زال کل را از ارتکاب این امورات نهی میفرمودند و میفرمودند ان الکلب ینبح و الذئب یعوی ان اترکوهما و لاتتعرضوا بهما و کونوا من الصابرین باری یکی از احبای الهی تفصیل مجلس حکومت را از این عبد از دیار بعیده استفسار نمود این عبد آنچه در نظر بود خدمت ایشان معروض داشت و حال در این ورقه مکررا ذکر میشود تا جمیع بریه از بیانات الهیه در آن لیله مستفیض شوند لیله اولی حین صلوة عشا بود که در مجلس پاشا تشریف بردند و در آن مجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع در کمال وحشت و اضطراب جمال قدم در صدر مجلس متکئا جالس و ابدا تکلم نفرمودند چه که اهل مجلس بشورا و مکالمه بین خود مشغول بودند و در آن مجلس جز حضرت غصن اعظم احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخاسته معروض داشت که در محل دیگر تشریف ببرید چه که حال میخواهیم حضرات آخذین را استنطاق نمائیم لذا در محل دیگر که بمحبس اداره موسوم است تشریف بردند و در آن محبس غصنین اعظمین و آقائی آقا میرزا محمد قلی و آقا محمد علی اصفهانی و آقا محمد جواد و آقا محمد حسین ابن حاجی علی عسکر تلقاء وجه حاضر بودیم و بعضی از اهل سرایه از ضباط و غیره الی ساعت سابعه در آن محل تشریف داشتند و متصلا بآیات عظمت ناطق از جمله باین عبد فرمودند در نظرت هست آیاتی که در لیله قبل نازل شده و بعد باعلی البیان تلاوت فرمودند و آن آیات اینست :

بسمه الباقی الدائم العزیز العظیم
قد ماج بحر البلاء و احاطت الامواج فلک الله المهیمن القیوم ان یا ملاح لا تضطرب من الاریاح ان فالق الاصباح معک فی هذه الظلمة التی احاطت العالمین توکل علی الله فی کل الاحوال و لا تخف من هبوب عواصف البغضاء ان استعذ بالله ربک المقتدر العلیم انه یحفظ من یشاء بسلطان من عنده انه لهو العلیم الحکیم فی بحبوحة الظلمة کان مشرقا بضیاء احاط من فی السموات و الارضین انا فی تلک الحالة ندع البریة الی الله و لا يخوفنا اجتماع الذینهم کفروا بالله اذ اتی بامر بدیع قد سرق السارق ما نزل من لدی العرش و احضره لدی الذین یحکمون علی العباد کذلک فعل ذاک المشرک البعید قل مت بغیظک یا ایها الجاهل هل تظن انک تسبقنا لا و اسمی الذی به فاحت نفحات الروح علی کل صغیر و کبیر انا بلغنا الامر بایدی الذین اعرضوا انه لا يضره مکر الماکرین ان الخناس حضر بکتابی بین الناس و ظن بذلک یهجمون علی مطلع الامر و یحتقر به شأن الله فیما سواه کذلک سولت له نفسه و حقت علیه کلمة العذاب من لدن غالب محیط قل بذلک یرفع امره و ینتشر آیاته و یعلو هذا الذکر الذی به قدر کل امر حکیم یالیت یجتمعون علینا العباد و یسفکون دمائنا فی هذا السبیل المستقیم انا فدینا ما عندنا فی سبیل الله یشهد بذلک ما انا فیه من البلایا و عن ورائها قلم الذی به ثبت امر الله العزیز الحکیم قل انی اکون منتظرا یوم الذی فیه اری نفسی بین الاحزاب من جنود الظالمین تالله اذا یسمعون ما لا سمعوا من قبل و یرون ما لا رأت عیون الذینهم سبقوا انه لهو الحاکم علی ما اراد و انه لهو القوی القدیر قل یا ایها الذباب هل تقدران تطیر مع الورقاء فی هذا الهواء الذی ما طارت فیه طیور العالمین کل ما یرد علینا انه رحمة لنا یشهد بذلک موقن بصیر تنوح الذرات لضرنا و نحن فی فرح مبین قد اظهرنا السرور من افق الاحزان انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و در آن احوال ابدا بمأمورین اعتنا نفرمودند وجه مبارک متوجه بحضرت غصن اعظم و غصن اکبر روحی لهما الفداء و بعضی احبا که در خدمت حاضر بودند بوده بعد بحر بیان رحمن مواج از جمله فرمودند :
“ قد اوحی الله تبارک و تعالی الی بعض انبیائه فی بعض وحیه و عزتی و جلالی لاقطعن رجاء کل مؤمل یؤمل غیری و لاکسونه ثوب المذلة بین الناس و لابعدنه عن فضلی و فرجی أ یؤمل عبدی فی الشداید غیری و مفتاحها بیدی مالی اری عبدی معرضا عنی و قد اعطیته ما لم یسئلنی أ فاسئل فلا اجود کلا أ لیس الجود و الکرم لی أ لیس الدنیا و الاخرة بیدی و لو ان کل واحد من اهل السموات سئلنی مثل السموات و الارض و اعطیته ما نقص ذلک من ملکی علی قدر جناح بعوضة”

و امثال این بیانات که اکثری در نظر نیست متصلا از کوثر فم رحمن جاری بوده قد تعاطت اقداح البیان من خمر ذکر ربک الرحمن آنچه بخاطر این عبد مانده معروض داشته چه عرض کنم که در آن لیله مبارکه آیات قدرت و عظمت و سلطنت چه قسم جاری وسایل و نازل بوده کان سلسبیل البیان بذل علی من فی الامکان و بحر الکرم ترشح علی الامم و سر المجلل بالسر تجلی علی من فی الغیب و الشهود و بسیار از بیانات ابدا در نظر نمانده بعد در ساعت سابعه یکی از ضباط آمده جمال قدم و غصنین اعظمین و آقایی آقا میرزا محمد قلی را بردند در عریضه قبل عرض شده که جمال قدم و غصن اکبر را در محلی که جنب لیمان است و آقایی را در محل دیگر و حضرت غصن اعظم را در لیمان تحت حدید این عبد و سایر احبا را در نفس سرایه محل بسیار مظلم تحت حدید حبس نمودند در لیله ثانیه تلغراف از والی آمده محل جمال قدم را تغییر دادند در قبه مرتفعه که فوق لیمانست تشریف بردند غصنین اعظمین و آقایی در حضور امنع اقدس و توقف در قبه سی و هشت ساعت نیم بعد مجدد یوم خمس ساعت رابع از نهار بسرایه طلب نمودند لاجل سؤال و جواب حین توجه بمجلس لسان عظمت باین کلمه ناطق : اخذتم اصول انفسکم و نبذتم اصول الله عن ورائکم مالکم لا تفقهون” این آیه مکرر از لسان عظمت جاری و بعد از ورود جمال قدم پاشا و اهل مجلس معذرت خواستند که ما مکلف بتفحصیم چه که سه نفس کشته شده اند و جمیع اهل بلد خائف و هراسان لذا باید بموجب قانون عمل شود گویا بیچاره از قانون هم اطلاع نداشته باری سؤال از اسم مبارک و وطن نمودند و معروض داشتند که موجب قانون این است که این سؤالات بشود و نوشته گردد فرمودند انه اظهر من الشمس مجدد سؤال شد فرمودند لا ينبغی ذکر الاسم فانظروا فی فرمان الدولة الذی عندکم بعد بکمال ملایمت عرض نمودند خود شما بفرمائید اذا جلس هیکل العظمة مستویا علی السریر و نطق بلسان القدرة و القوة اسمی بهاء الله و مسکنی نور اذا فاعرفوا ثم توجه وجه القدم الی المفتی و قال عز کبریائه” لو عرفتم لاسمعناکم هدیر ورقاء العظمة علی غصن سدرة الربانیة لیظهر لکم ما قال العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فبهت من حضر من کلمة الله الابدی و بعد مخاطبا الی الکل فرمودند” ما المقصود من هذا الاجتماع و السؤال و الجواب لو تریدون اعترف بما هو مقصودکم و رجاء قلوبکم لانی لا احب ان اکون فی الدنیا علی قدر ساعة” و از آیات سور ملوک تلاوت فرمودند از جمله این فقره مبارکه” ما مررت علی شجر الا و خاطبه فؤادی یا لیت قطعت لاسمی و صلب علیک جسدی فی سبیل ربی فی اثناء البیان قد اخذ الاهتزاز ارکان الرحمن ثم بعد ذلک قام القیام و توجه جمال الغلام الی محل اخر خارجا عن المجمع” باری عجب روزی و عجایب وقتی بوده در بعضی از ناس شمس کلمة الله اشراق نموده اظهار محبت نمودند فی الحقیقة این عبد از ذکر بیانات رحمانی عاجز است

صاحب مثنوی ذکری نموده مناسب این مقام است :
“ آن خطاباتیکه گفت آندم نبی گر زند بر شب بر آید از شبی”
“ روز روشن گردد آنشب چون صباح من ندانم گفت باز آن اصطلاح”
“ خود تو دانی کافتاب اندر حمل می چه گوید با ریاحین بی دغل”
“هم تو میدانی که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین با نهال”

باری این عبد از ذکر بیانات الهیه و اصطلاحات ربانیه عاجز بوده و خواهد بود بعد پاشا فرستاد که به بیت مراجعت فرمائید و معذرت خواست از آنچه واقعشده فرمودند رجوع بحبس اولی است چه که جمعی محبوسند بعضی تلقاء وجه حاضر شده معروض داشتند که حال اهل بلد در حرکتند نمیتوان محبوسین را بیرون آورد چند یومی اگر توقف شود بهتر است بعد مراجعت به بیت فرمودند و آن حین ساعت احدی عشر یوم خمیس بود مجمل آنکه ابتدای خروج جمال قدم از حرم الی حین ورود شصت و نه ساعت و نیم منقضی شد توقف در سرایه لیله اولی ٥ ساعت و نیم محبس جنب لیمان هیجده ساعت ونیم حبس قبه فوق لیمان سی و هشت ساعت و نیم ورود سرایه و توقف در آن مرة ثانیه هفت ساعت کذلک قضی الامر من لدی الله المقتدر العلیم الحکیم

و دیگر آنکه صحبت نامی است از اهل زاء علیه لعنة الله اذا حدث کذب و اذا وعد خلف و اذا اؤتمن خان این صفات منافقین است و صد هزار فوق آن در آن خبیث موجود قبل از وقوع این مقدمه مذکوره وارد این بلد شد و در مقر مشرکین منزل داشت و چندی با نفوس خبیثه معاشر و بعد با روایات کاذبه سقیمه مراجعت نمود و بهر محل که رسید مفتریاتی ذکر نمود او و آقا جان علیهما غضب الله راوی مجعولات مفتریه از ناحیه کذبه شدند چنانچه بعد از انقلابات مدینه کبیره و عزل مشیر و موت صدر اعظم نسبت دادند این امور لاجل ظلم بر ما واقع شده و این امور را رأس المشرکین خبر داده کل هذا کذب صراح و هر عاقل منصفیکه فی الجمله بصرف انصاف فائز شد یشهد بکذبهم چه که جمیع نفوس از عرب و عجم و ترک در صدد جمال قدم بودند و بعداوت تمام قیام نموده بودند و سایرین را داخل وجود نمیدانستند و بر سایر آنچه واقع شده بالتبع بوده باری اخذ ظالمین و ما ورد علیهم و ما یرد کل در لوح رئیس و الواح اخری بکمال تصریح نازل و حال این عبد بعضی را ذکر مینماید تا کل بدانند که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود و مطلع آیات الهیه و منبع فیوضات رحمانیه بآنچه وارد شده خبر داده‌اند” از جمله لوح جناب ابن نبیل علیه بهاء الله است که در اول ورود سجن اعظم نازل و اصل نزد جناب مذکور موجود و سواد آن نزد جناب زین المقربین علیه بهاء الله و احبا موجود است جویا شوند و تحقیق نمایند تا بیقین بدانند که زمام علوم بید مقتدر علیم بوده لا يعلم الغیب الا هو یظهر لمن یشاء و یستر لمن اراد ما اراد انه لهو العلیم الخبیر بعضی آیات منزله در لوح ابن نبیل اینست : “ هو الاقدس الابهی ک ظ نادیناک عن وراء قلزم الکبریاء علی الارض الحمراء من افق البلاء انه لا اله الا هو العزیز الوهاب ان استقم علی امری و لا تکن من الذین اذا اوتوا ما ارادوا کفروا بالله رب الارباب سوف یأخذهم الله بقهر من عنده انه لهو المقتدر القهار فاعلم ان الذین حکموا علینا قد اخذ الله کبیرهم بقدرة و سلطان” و بعد آیاتی چند نازل تا باین آیه میرسد قوله جل کبریائه : “ سوف نعزل الذی کان مثله و ناخذ امیرهم الذی یحکم علی العباد و انا العزیز الجبار” چنانچه چندی نگذشت نفسی که مباشر نفی حق و آل الله بود از مدینه کبیره نفی نمودند و کبیرشان که جمیع حکم از او صادر بدرک رفت حال ملاحظه کنید مع این آیات منزله که از قبل در کتاب الهی نازل و در بلاد منتشر صحبت زنجانی بعد از وقوع گفته رئیس المغلین اخبار داده الا لعنة الله علی الکاذبین و همچنین سوره رئیس را ملاحظه نمائید که بعد از هجرت ارض سر و ورود شاطی بحر نازل شده و همچنین آیات هیکل که مخصوص ملک پاریس و اهل آندیار نازل و اخبار فرموده‌اند از آنچه بر او واقع شده قوله جل کبریائه :

“ ان یا ملک ان استمع النداء من هذه النار المشتعلة من الشجرة الخضراء فی هذا الطور المرتفع علی البقعة المقدسة البیضاء خلف قلزم البقاء انه لا اله الا انا الغفور الرحیم”

الی ان قال عز کبریائه :

“ ان یا ملک انا سمعنا منک کلمة تکلمت بها اذ سئلک ملک الروس عما قضی من حکم الغزاء ان ربک لهو العلیم الخبیر قلت کنت راقدا علی المهاد ایقظنی نداء العباد الذین ظلموا الی ان غرقوا فی بحر الاسود کذلک سمعنا و ربک علی ما اقول شهید نشهد بانک ما ایقظک النداء بل الهوی لانا بلوناک وجدناک فی معزل ان اعرف لحن القول و کن من المتفرسین انا مانحب ان نرجع الیک کلمة سوء حفظا لمقام الذی اعطیناک فی الحیوة الظاهرة انا اخترنا الادب و جعلناه سجیة المقربین انه ثوب یوافق النفوس من کل صغیر و کبیر طوبی لمن جعله طراز هیکله ویل لمن جعل محروما من هذا الفضل العظیم لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب الله عن وراء ظهرک اذ ارسل الیک من لدن عزیز حکیم انا بلوناک به ما وجدناک علی ما ادعیت قم و تدارک ما فات عنک سوف تفنی الدنیا و ما عندک و یبقی الملک لله ربک و رب آبائک الاولین لا ينبغی لک ان تقتصر الامور علی ما تهوی به هویک اتق زفرات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمین بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک و یخرج الملک من کفک جزاء عملک اذا تجد نفسک فی خسران مبین و یأخذ الزلازل کل القبائل فی هناک الا بان تقوم علی نصرة هذا الامر و تتبع الروح فی هذا السبیل المستقیم اعزک غرک لعمری انه لا يدوم سوف یزول الا بان تتمسک بهذا الحبل المتین قد نری الذلة تسعی عن ورائک و انک من الراقدین” انتهی

و معلوم احبای الهی بوده در ایام توقف در ارض سر الواح منیعه مخصوص بعضی از ملوک لاتمام حجت الله نازل و ارسال شد از جمله بملک پاریس که در آن ایام رأس ملوک بود لوحی نازل و سبب آن آنکه روزی تلقاء عرش حاضر بودم فرمودند بعد از دعوای روس و عثمانی ملک پاریس باعانت عثمانی برخاست و بعد از نزاع و جدال و قتل و غارت جمعی از ملوک بمیان آمدند و حکم مصالحه محقق شد بعد ملک روس از ملک پاریس سؤال نمود که من و تو هر دو اهل یک ملت بودیم سبب چه بود که باهانت اهل مذهب خود و اعانت غیر مذهب قیام نمودی در جواب نوشت که سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت عثمانی را شما در بحر اسود بغتة بر ایشان هجوم نمودید و جمعی را غرق کردید ندای آن مظلومان مرا از خواب بیدار نمود و باعانت برخاستم بعد از اتمام این فقره فرمودند حال ما لوحی باو میفرستیم و او را امتحان مینمائیم اگر باعانت مظلومین اهل بیان برخاست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته والا یظهر کذبه فیما ادعی و قال لذا لوحی باو نازل و ارسال شد ابدا خبری از او نرسید مع آنکه وزیری از وزرای او که سرا اظهار حب مینمود بساحت اقدس معروض داشته که مخصوصا لوح را بملک رساندم و تفصیل را هم لسانا معروض داشتم معذلک جوابی نرسید این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح این لوح ثانی نازل و بخط فرنساوی شخصی نوشته و ارسال داشت حال ملاحظه در لوح نمائید آنچه بر او وارد شده از قبل تصریحا من غیر تلویح در آن لوح نازل طوبی للقارئین طوبی للمتفکرین طوبی للمخلصین و همچنین در خلق بدیع و ارسال آن بقدرت و عظمت تفکر نمائید و ملاحظه کنید بعد از اتمام حجت و اظهار قدرت چگونه بلایا از قحط و غلا و خوف عجم را احاطه نمود اخبار این امور کل در الواح متعدده نازل شده فو الله الذی لا اله الا هو اگر نفوس در خلق بدیع و ارسال او و لوح او و آنچه بعد وارد شده تفکر نمایند جمیع را کافی است و برهان الهی اظهر از شمس بر کل مبرهن و واضح میشود و لکن کینونات جعلیه بعالم خود مشغولند از انفاس سبحانیه و عرف آیات رحمانیه قسمتی نبرده و نخواهند برد الا من شاء الله چنانچه مشاهده میشود مع این اعلاء کبری و ظهور عظمی و آیات واضحات بعضی از عباد متابعت نفوسی را اختیار نموده‌اند که همیشه خلف قناع بوده و خواهند بود و ابدا امری از آن نفوس ظاهر نشده چه فایده که این عبد فرصت ندارد والا جمیع آنچه ظاهر شده و میشود کل را از آیات الله که بالتصریح من غیر تأویل نازل شده معروض میداشت نسئل الله بان یؤید العباد علی الانصاف و محو ما عندهم من الاوهام و ما ذکر فی الاسلاف ان العجب فی الذین اتبعوا الذفراء بعد الذی تضوع رائحة المحبوب بین العالمین مثل آنکه بسید محمد اصفهانی و اقوال او که ابدا از اصل امر مطلع نبوده و لازال بفساد مشغول از حق امنع اقدس محتجب مانده اند اگر چه قول عوام است و لکن مناسب این مقام کوری نگر که عصا کش کور دگر شود فو الله فو الله هر ذی بصری و ذی شمی که یکمرتبه او را دیده از وجهش اثر جحیم و از نفسش رائحه اهل سجین یافته هر روز بتدلیسی مشغول چون وارد سجن اعظم شدیم اسمش را قدوس افندی گذاشت بگمان آنکه اسم بیمعنی سبب اعلای مسمی خواهد شد ویل له و لمن اتبعه و همچنین آقا جان را رئیس المشرکین سیف الحق نامیده و عراق را باو وعده داد چنانچه مکتوب خود آقا جان الآن موجود است که برئیس المشرکین نوشته استغاثه نموده که آن وعده که دادید چند وقت دیگر ظاهر میشود باری در این ارض نزد هر شخصی ذکر نمود که من سیف الحقم و اکثر بلاد را عنقریب فتح میکنم الا لعنة الله علی الکاذبین

در این مقام آیاتی از سماء مشیت الهیه نازل قوله عز کبریائه :
“ الاقدس الاعظم الابهی ان فی ابتلاء مالک الامکان فی کل الاحیان لایات لمن فی الاکوان قد قبل الشدة لرخاء البریة و المشقة لراحة من فی الامکان نفسی لفضله الفداء و کینونتی لرحمته الفداء و روحی لعنایته التی احاطت الافاق ما اصبح الا و احاطته ظلمات الاشارات من الذین کفروا بالله منزل الایات و انه لا يمنعه شیء عما اراد فی امر الله مالک یوم التناد مرة ینادی بلسانه المبین و طورا یشیر باصبع الیقین و یدعو الکل الی الله مالک الرقاب لو نذکر ما ورد علینا لتنفطر السماء و تخر الجبال ان الذین کفروا افتخروا بما عندهم من الالقاب ان الاخرس سمی نفسه بالقدوس و ادعی فی نفسه ما ادعی الخناس و الاخر سمی نفسه بسیف الحق و قال انی انا فاتح البلاد قد بعث الله من ضرب علی فمه لیوقنن الکل بانه ذنب الشیطان قطع من سیف الرحمن قد کان ان ینتظر ایام عزه و ظهوره بما وعده من کفر بالله فالق الاصباح کذلک یأخذ الله من اعرض عنه و قام علی تضییع امره بین العباد فلما هلکوا سرت اریاح الربیع و فتحت ابواب السماء و امطر السحاب طوبی لمن فاز بعرفان الله فی ایامه و انقطع بکله عن کل الجهات قل أ و لم یکفکم رب السموات و الارض انه قد اتی بالحق باسمه المهیمن علی الابداع انک نور قلبک بمصباح الاعظم الذی اوقده مالک القدم ثم استقم علی الامر بسلطان ربک المقتدر المختار” انتهی

شخصی در این مدینه از علمای مدینه کبیره بوده آقا جان نزد او مراوده داشت نزد او هم تفصیل را ذکر نموده که من سیف الحقم عنقریب فتوحات اکثر بلاد بدست من خواهد شد آن شخص عالم جاهل اگر چه از سبیل حق بعید بوده کلمه خوبی ذکر نمود کان روح القدس نطق علی لسانه چنانچه بعد از قتل مشرکین فی الفور مع پاشای بلد بر سر نعش آقا جان حاضر مذکور نمود این ملعون میگفت من سیف الحقم حال معلوم شد که سیف الحق آن بود که بر کمرش خورد و باسفل الجحیم مقرش داد باری الحمدلله بعد از وقوع این فقره و رجوع مشرکین باسفل الجحیم امطار رحمت لیلا و نهارا بارید بعد از آنکه در چند سنه رحمت ممنوع بود ناس بقحط و غلا معذب و مبتلا باری وقتیکه در ادرنه بودیم کاغذی آن خبیث بشخصی نوشته بود از جمله ملاحظه شد یک فقره از فقرات لوحی که در عراق نازل شده بود سرقت نموده و باسم خود نوشته و آن فقره اینست چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح و آن غافل پلید اینقدر ادراک ننموده که عرصه سیمرغ جولانگه ذباب نشده و نخواهد شد و ظلمت را نمیرسد که دعوی شمسی نماید فو الله چون بعضی ناس را ضعیف و احمق دید لذا بمفتریات نفسیه قیام نمود چنانچه بعضی مجعولات قلمیه او را اخذ نموده و میخوانند قد خسر الکاتب و القاری و بوساوس و دسائس مختلفه ناس را از رب الناس منع مینمود و باوهام سابقه بعضی را گمراه نمود چنانچه این بنده را شخصی در سوق ملاقات نموده مذکور داشت که ساعتی میخواهم ترا ملاقات کنم بشرط آنکه احدی جز من و تو نباشد و این عبد از قبل او را ندیده بودم گفتم بسیار خوب وقتی معین شد و آمد بعضی ذکرها بمیان آمد و معلوم شد که با مشرک بالله مراوده دارد و ذکر نمود بمن گفته اند تو از شیعیانی در این اثنا این عبد را بشأنی ضحک غلبه نمود که زمام صبر از دست رفت آن شخص تعجب نمود گفت سبب ضحک چیست گفتم ای بیچاره فقیر شیعیان شما که در دیار ایران مثل حصاة ریخته اند بچه مقامی رسیدند و یا چه شأنی عند الله داشته اند که تازه تو میخواهی بر اثر آن متوهمین مردوده مشی نمائی آیا ندیدی که کل باطل و در ضلالت صرف بوده اند چنانچه حق منیع را بایادی خود شهید کرده الا لعنة الله علی القوم الظالمین بعد از القاء این کلمه بسیار متفکر شد بعد لوجه الله بعضی از کلمات منیعه که از مصدر امریه استماع نموده بودم باو القا نمودم مشاهده شد که خالی از استعداد نیست از جمله مذکور داشتم که تو فکر کن از آنچه نزد شیعیان بود و از اساس مذهب و ملت خود میشمردند کدامیک صدق بود که حال تو میخواهی بر اثر آن اوهام و کلمات کذبه ببحر صدق و حکمت ربانیه وارد شوی آیا این شیعیان که میگوئی معنی قیامت را ادراک نموده بودند قال لا گفتم آیا میزان را عارف شدند قال لا گفتم آیا حشر و نشر را فهمیدند قال لا گفتم آنچه در ذکر قائم نزدشان مذکور است بقسمی که ادراک نموده اند حق بود قال لا بعد مذکور داشتم که خود شاهدی کل کذب بود حال این فقره که بتو گفته اند از کجا دانستی که صدقست بعد جلست مستویا مقابلا الیه و نطقت بما حفظت من آیات الله الملک المهیمن القیوم و القیت علیه ما امرت به من لدی الله العزیز المحبوب قلت یا عبد أما سمعت ما نطق به لسان العظمة اذ استوی علی عرشه المهیمن علی کل شاهد و مشهود قال و قوله الحق دعوا ما عندکم من الاوهام ثم استمعوا ما ینطق به لسان ربکم العزیز العلام الی متی تتبعون الهوی قد اشرقت شمس الهدی ان اقبلوا الیها مقدسین عما ذکر من قبل من علمائکم تالله هذا لظهور الله و آیة بطونه لما سواه لا يقاس بما ذکر فی ازل الآزال و لا يعرف بما عندکم من کلمات اهل الجدال تقربوا الیه بعیون نوراء و وجوه بیضاء کذلک امرتم فی الالواح من لدی الله المقتدر العلیم الخبیر و قوله جل کبریائه مخاطبا لاحد قد نریک متغمسا فی غدیر المحتجبین و میاه اوهام الغافلین ان اخرج منه باسمی و سلطانی ثم تغمس فی هذا البحر الاعظم الذی ینطق کل قطرة منه لا اله الا انا المقتدر المتعالی العزیز الکریم

گفتم ای مرد لوجه الله میگویم و خالصا لله ذکر مینمایم بریز این اوهام را و از این مقامات کثیفه محدوده متوهمه صعود نما تا بپرهای رحمت رحمانی بسموات حکم ربانی عروج نمائی و فائز شوی الیوم یوم قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون است و این آیه مبارکه از قبل مخصوص این یوم نازل شده چه که در این ظهور واضح و مبرهن گشت که نفس حق وحده سلطانست بر کل و شریک و شبیه اخذ ننموده و نخواهد نمود اگر چه از قبل اهل ملل باین بیان مقر و معترف بودند و لکن اکثر کاذب بودند چه که هر روز شریکی از برای حق قرار میدادند و بعد در این مقام آنچه سزاوار بود این عبد معروض داشت ذکر نمود الیوم تکلیف چیست گفتم عمل بهمین آیه که عرض کردم بگذار این انفس موهومه و اقوالشان را و در فضای خوش بدیع وارد شو تا خمر باقی از آیه رحمت رحمانی که میفرماید بظهوری ثبت حکم البدع و ان هذا لبدیع السموات و الارضین بیاشامی از قبل و بعد بگذر بنفس ظهور بعین ظهور ناظر شو چه که کل در این ظهور اعظم باین مأمورند و این مختص باین ظهور است و بعد ذکر نمودم که بعضی از نفوس ضعیفه را آن انفس خبیثه بامثال این اذکار از مختار منع نمودند چنانچه یحیی هم ببعضی مینویسد انت من شیعتی و مقصود از این عبارت معلوم قد ضل کل کتاب کذاب حال مشاهده کن کجا است مقام اذکار آن نفس خبیث و مقامی که حضرت رب الارباب از برای عباد خواسته ای برادر جمیع این الفاظ محدوده نالایقه قبل را بریز و بپرهای بدیع در فضای خوش بدیع طایر شو تا بعنایت الهی از خمر بدیع بیاشامی و بر این امر بدیع پی بری و دیگر آنکه بعضی از عباد از بعضی اعمال نفوس ضعیفه که طائف حولند شکایت نموده اند و آنرا بحق جل و عز نسبت داده‌اند چنانچه شخصی ذکر نمود که چگونه میشود مع اظهار حقیقت و اعلاء این امر که عالم را احاطه نموده بعضی نفوس که خود را نسبت بحق میدهند باعمال ناشایسته مشغول باشند باری این فقره از غفلت آن غافل است گویا این شعر که مابین ناس مشهور است نشنیده که میگویند : گر جمله کاینات کافر گردد بر دامن کبریاش ننشیند گرد روزی در ساحت عرش حاضر بودم قد توجه الی وجه الله قال اسمعت ان المخلصین فی خطر عظیم ای عبد حاضر لدی العرش علمای ظاهره در اصحاب رسول اختلاف نمودند که آیا اسم صحابه بر چه نفسی صادق است بعضی گفته اند صحابه نفوسی هستند که در یک سنه او اکثر در خدمت آنحضرت بودند و بجهاد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی گفته اند که هر کس اقرار بر کلمه توحید نمود و رسول را ملاقات کرد او از صحابه محسوبست اگر چه مرة واحده بوده و بعضی گفته اند که این اسم دربارۀ نفوسی صادق است که مخصوص حضرت رسول او را باین اسم خطاب فرموده و بعضی گفته اند نفوسی هستند که عند حضرت موثق بوده‌اند و در سفر و حضر حاضر و لکن اکثری از علما گفته‌اند کل من اسلم و رأی النبی صلی الله علیه و صحبه و لو اقل زمان انه من الصحابة از اینقرار در حجة الوداع چهل هزار نفس با حضرت بودند و یوم وفات حضرت در مدینه صد و بیست و چهار هزار نفر جمع شدند بر کل این نفوس بقول اخیر اسم صحابه صادق معذلک معدودی بودند که از زلال خمر ایقان نوشیده اند و به مبدأ فیوضات رحمانیه وارد شده اند باری امثال اینگونه سخنان از غفلت شده و میشود نسئل الله ان یؤید الکل علی ما یحب و یرضی باری ای دوستان حق بسمع قناعت نکنید و باوهام قبل دل مبندید فو الله الیوم نفوس خبیثه ضعفا را باوهام قبلیه از شریعه الهیه منع نموده اند بشنوید عرض این عبد خادم لدی العرش را و با رجل مستقیمه بر صراط احدیه قائم شوید و حق بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض نمانده جمیع کتب الهیه مشعر و مدل بر آن چنانچه چندی قبل یکی از دوستان که از ملل مختلفه بود عریضه عرض نموده و در آن عریضه دو روایت معروض داشته که در کتب قدیمه از لسان یونانی بلسان عربی ترجمه شده فقره اولی سیظهر الشیطان فی جزیرة قاف و یمنع الناس عن الرحمن اذا حان ذاک الحین توجهوا الی الارض المقدسة منها تمر نسمة الله انتهی و قاف قبرص است و این مشهور است چنانچه جمیع ترک قبرص را شیطان جزیره سی میگویند و ارض مقدسه هم معلوم که حال مقر عرش واقع شده و فقره ثانی یظهر الحباب فی جزیرة المنسوبة الیه انه قصیر القامة کثیر اللحیة ضیق الجبهة و الصدر اصفر العین و الشعر لظهره وبر کالابل و بصدره شعر کالمغر اذا اتی ذلک الوقت تقربوا الی الکرمل و لو بالکلکل ثم اقبلوا الی الواد المقدس ارض المحشر بقعة البیضاء انتهی

معلوم بوده که حباب اسم شیطان و حیه است میفرماید ظاهر میشود شیطان در جزیره که منسوب باوست که قبرص باشد چنانچه بجزیره شیطان معروفست و میفرماید اذا اتی ذلک الوقت تقربوا الی الکرمل و کرمل جبلی است مقابل عکا و لو بالکلکل یعنی اگر چه بسینه باشد ثم اقبلوا الی الواد المقدس ارض المحشر بقعة البیضاء این سه لقب ارض عکا است چنانچه بین کل مشهور است و در کتب مذکور و کاش نفسی بقبرص میرفت و جمیع این صفات که مذکور است بعین ظاهر در آن شخص مشاهده مینمود باری ای عباد حق محتاج باین اذکار نیست و امثال این اذکار لاجل تفضل صرفه است که این بنده ذلیل گمان نموده که بامثال آن بعضی از خواب غفلت بیدار شوند والا حق مقدس از ذکر این و آن لا يعرف الا بنفسه و لا ينعت الا بما نعت به ذاته لذاته ما سواه مخلوق بامره و راجع الی اماکنه فی عوالم ابداعه و اختراعه امیدواریم که عرایض این عبد چون خالصا لوجه الله معروض شده شفای قلوب واقع شود و ضیاء صدور تا کل بحب الله بر شأنی قیام نمایند که احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند و جمیع ما قاله المشرکون او یقولون را لا شیء محض انگارند اذا اقول تبت الیک یا الهی بما اجترحت فی ساحتک فاغفر لی بسلطانک و فضلک انک انت اکرم الاکرمین و الحمد لک یا اله العالمین” خادم الله